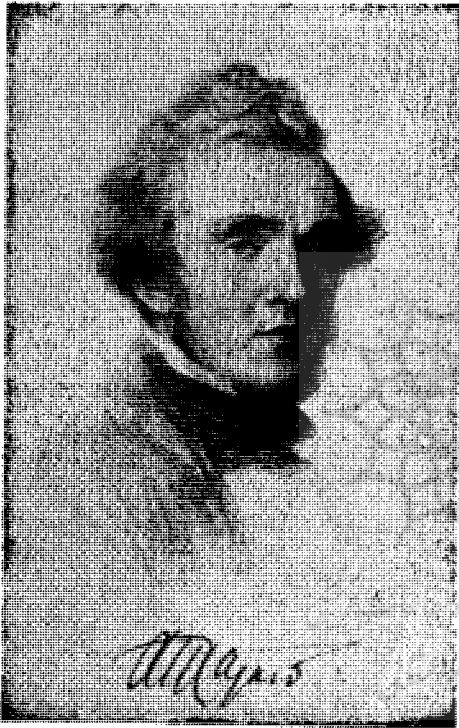
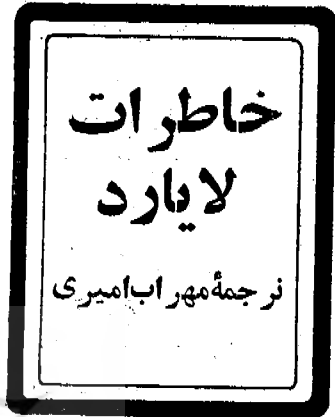


لایارد



(۶)



مهراب امیری

قصرهای شاهي در اصفهان

من بیشتر اوقات خود را صرف تماشای مساجد (هرچند مرا بعنوان مسیحي بودن بدرون مساجد راه نمیدادند) و بازدید از ساختمانهای اصلی و سایر بناهای باستانی و تاریخی این شهر قدیمی که روزگاری پایتخت ایران بوده میگردم (ولی اکنون پایتخت ایران شهر تهران است) من از دیدن این مساجد زیبا باگنبدها و مناره ها و دیوارهای آنها که پوشیده و مزین با کاشیهای رنگارنگ لماب دار که باظرافت و لطافتی مخصوص طرح ریزی شده

و بارنگهای مختلف در حالت خاصی تالو و درخشدگی میکردند. لذت میبردیم.
من از نگاه و تماشای آنهمه شکوه و عظمت قصرهای شاه عباس و سایر شاهنشاهان
ایران با آن باغهای بزرگ و وسیع و خیابانهای مشجر و مجلل و فواره ها و کانالهای زیرزمینی
صنوعی (قنات) که آب را از اطراف شهر بدرون آن میرسانیدند (وقهلاً تعدادی از آنها
خراب شده) مات و متحیر ماندم.

شناخت نقاشیها و تصاویر این کاخها برای من چندان مشکل نبود، چون قبلاً نمونه
آنها را در دولت آباد دیده بودم. بعضی از دیوارها منقوش از میدانهای نبرد رستم پهلوان
ملی ایران با اسب معروفش رخش بوده است، همانطوریکه در داستانها و روایات شاهنامه ذکر
شده است.

صرفنظر از این تصاویر نقاشیها، صحنه های دیگری از شکارگاهها و مجالس عیش و
طرب همراه با موسیقی و رقص دختران و پسران در روی دیوارهای کربود روستف های این
کاخ متروکه که بطور بسیار ظریفی بسبک معماری اسلامی در تمام گوشه و کنار این قصر
پادشاهی منقوش شده بود هنوز بچشم میخورد.

سالن وسیع، سنگ فرشهای پیاده روها، لنگه درها، فواره ها تماماً از یک نوع سنگ
مرمر کمیاب تزئین و تذهیب و کاشی کاری شده بود.

دیواره و بستر، نهرهای آبی که باغها و جویبارهای ظریف کنار خیابان های
مشجر را بهم پیوند میداد عموماً از همان نوع کاشیها و سنگ مرمر های عالی و کم نظیر بود.
در این کاخ مجلل حتی زیباترین و گرانبها ترین فرشهای بزرگ که از یک نوع
پشم مرغوب ایرانی تهیه شده و مربوط به قرنهای ۱۶ و ۱۷ میلادی بوده و از لحاظ نوع
تار و پود و کیفیت طراحی در رنگهای جورا جور در غایت لطافت و زیبایی بافته شده، هنوز در
کف سالنهای این کاخ وسیع گسترده و گل و بوته های زیبا و قشنگ آنها در اثر غفلت و سهل
انگاری فرسوده و تقریباً بی رنگ شده بود.

عظمت و جلال این کاخ عظیم متروکه که خاطرات گذشته با شکوه
شاهنشاهی و امپراطوری بزرگ قدیم ایران را در ذهن و خاطرۀ من
تجدید نمود.

آداب میهمانداری و میگزاری و مجالس طرب در ایران

عده ای از اعیان و اشراف شهر با آقای بورکس مراد و دوستی داشتند و اغلب
ما را برای صرف ناهار یا شام بخانه های خود دعوت مینمودند و با بهترین غذاهای متنوع و
رنگارنگ و مطبوع ایرانی از ما پذیرائی میکردند.

بدبختانه غالباً در این میهمانها از مشروبات الکلی که قاعدتاً بایستی در این نوع ضیافتها و پذیرائیها وجود داشته باشد خبری نبود. شرقیها بندرت مشروبات الکلی را همراه یا پیش یا بعد از غذا صرف مینمایند.

جز آنکه میزبان يك مسلمان دقیق و سخت گیر باشد که مصرف مشروبات الکلی را بخاطر اینکه يك حالت مستی و سکر آوری در انسان ایجاد میکند و نوشیدن آن در دین اسلام منع شده از آن احتراز و پرهیز نماید. در مجالس دیده میشود، غزلهای سعدی و حافظ که تقریباً همان اثر شراب شیراز را در میان ایرانیان دارد و بوسیله ارکسترهای حرفه ای که برای اینکار به تعداد فراوان در ایران تزئین شده و تعداد زیادی از این اشعار را حفظ کرده اند از پر خواننده میشود.

یکی از صفات اختصاصی ایرانیها که من در اصفهان در خانه یکی از خوانین که زادبوم و کوهستان را ترك گفته و در اصفهان سکونت داشت و دارای مشرب صوفیگری بود و اینجانب شاهد آن بودم، مجالس عیش و طرب و هیگساری ایرانیان است. این مرد صوفی مسلک یکی از دوستان صمیمی شفیع خان بود و مرا چندین بار بخانه خود دعوت نمود. در چنین مواردی میزبان در اندرون یا یک قسمت از عمارت که محل امن و خلوتی است و امکان اینکه کسی سرزده وارد شود وجود ندارد، میهمان خود را جای میدهد و با آزادی کامل با مشروبات الکلی و سایر مخلفات از او پذیرائی میکند. در این حین دختران جوان وارد مجلس میشوند و برقص و پایکوبی میپردازند، بعضی از این دختران قشنگه و جذاب و برخی نیز بخاطر زیبایی فوق العاده ای که دارند مشهور میباشند.

یکی از عادات این رقاصه های ایرانی آنستکه يك پیراهن گشاد و ابریشمی زرق و برق دار بپوشند و تمام قسمت جلوی بدن و سینه تا حد کمز آنان عریان میباشد یکنوع عرق چین زیبای گلدوزی شده بسمیگذارند و شلوارهای فراخ میپوشند که بندرت میتوان این گونه شلوارها را از دامن آنان تشخیص داد.

طرز هایا گیسوهای بافته شده آنان از پشت سر ناروی پاشنه پای آنها ریخته شده که معمولاً آنها را زلف یا طره گیسو میگویند که از هر دو طرف دور صورت روی گردن و پشت آنان پریشان ریخته شده است.

آنان کف پاودست و انگشتان و ناخنهای خود را باخناکه یکنوع رنگ سیاه و سرخ و تقریباً مایل بقهوای است خضاب میکنند. ابروهای خود را با رنگ مخصوصی سیاه و بهم وصل مینمایند و چشمان درشت و سیاه خود را با یکنوع پودر بنام کحل (سرمه) که دارای رنگ سیاه و درخشندگی خاصی است سیاه تر میکنند.

رقص آنان چندان حالت و جذابیت نداشت و در حد خود شبیه به يك تمرین ژیمناستیک بود نه يك رقص معمولی آنان. از پشت بقدری خم میشدند که تقریباً سر آنها به پاشنه پایشان میرسید اینگونه رقصا معمولاً در نقاشیهای ایرانی فراوان دیده شده و حالا از ایران بخارج نیز سرایت کرده است.

سته موزیک معمولاً از زنها تشکیل شده بود که با سنتور و گیتار آهنگهای ایرانی را مینواختند، این مجالس معمولاً تاپاسی از شب ادامه داشت تا میهمانان کاملاً مست و از خود بیخود میشدند و روی فرشها بخواب میرفتند و صبح که بحال عادی بر میگشتند بخانههای خود مراجعت میکردند.

مجتهد بزرگ و امام جمعه اصفهان

من یکی دو بار با ملا و مجتهد بزرگ شهر ملاقات نمودم. اگر چه مسلمانان شدیداً از تماس و نشستن با مسیحیان روی يك فرش ابادارند و به تعبیر آنان غیر مسلمانان کافر و نجس محسوب میشوند ولی مظلّمه مرا با کمال فروتنی پذیرفت و اظهار خوشحالی نمود و از عادات و اختراعات و همچنین مسائل سیاسی اروپائیان سئوالاتی نمود. من خیلی مواظب بودم که از بحث در مسائل مذهبی بویژه مسائلی که مربوط به او و سایر مسلمانان کشورش میشد خودداری نمایم، زیرا کوچکترین بی احتیاطی در این مورد بخصوص ممکن بود مزاحمتهائی برای من ایجاد نماید در آن ایام مردم متعصب ایران آماده بودند که هر کس ولو مختصر تجزیه و تفسیری در مسائل مذهبی بنماید آنرا توهین و يك مسئله کفر آمیز نسبت به مذهب و پیغمبر خود تلقی نمایند. بنابر این اگر یک کفر مسیحی در این مورد خلاقی مرتکب میشد احتمال داشت که يك بلوا و آشوب عمومی را سبب شده و چه بسا بخاطر این اعمال وی احتیاطی ممکن بود قطعه قطعه شود.

(ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۵۹

در زین به بدنشان فرو رفته بود طفل خرد سال نیم روسکی حتی کوچکترین خراشی هم بر نداشته بود و سالم در گوشه ای بروی برف ایستاده و مات و مبهوت بآن منظره خونین نگاه می کرد.

بهر حال با کمک سربازان روسی که در قطار بودند مجروحین را در قطار جا دادیم و بطرف ایستگاه سلطانیه حرکت و از آنجا بوسیله تلفن جریان را به کنترل قزوین و تهران اطلاع دادیم سپس بسوی

زنجان حرکت و همینکه قطار در ایستگاه راه آهن زنجان متوقف گردید عده زیادی سرباز روسی قطار را محاصره کردند و تمام ما و مورین قطار را جلو تفنگ انداختند ضمن این که بیای می گفتند شما فاشیست هستید و باید تیر باران شوید در یکی از اطاقهای ایستگاه محبوس و زندانی نمودند و پس از ۲۴ ساعت که با گرسنگی و سرما دست په گریبان بودیم و واقماً تا پای مرگ رفته بودیم کمیسیون اعزامی از تهران بیگناهی ما را اعلام و از یک مرگ حتمی نجات یافتیم.